

پایتخت، سال ۱۲۵۸ خورشیدی: کارخانه برق کوچکی به وسیله «میرزا علی خان امین‌الدوله» که آن موقع «امین‌الملک» لقب داشته در مجمع‌الصنایع جنب خیابان باب‌همایون تأسیس می‌شود و ناصرالدین‌شاه در رمضان همین سال با روشن کردن چراغی آن کارخانه را افتتاح می‌کند. او چندی بعد در محرم چشم عزاداران گردآمده در تکیه دولت را با این برق روشنی می‌بخشد تا بر شکوه مراسم شبیه‌خوانی شهیدان دشت کربلا بیفزاید. مدتی پس از این هم کاخ گلستان را چراغ برقی نور می‌دهد، اما یکی از نخستین مکان‌هایی که در ایران به صورت رسمی، برق‌کشی می‌شود، آستان مبارک خورشید هشتم است. قرار سیدن «روز ملی صنعت برق در ایران» سبب شده تا به باز خوانی تاریخ ورود برق به مشهد بپردازیم و از روزگاری بگوئیم که لامپ‌ها چشم شهر را روشن کرده‌اند.

● روشنایی حرم با قندیل‌های نقره

این بطوطه در شرح سفارش به مشهد در قرن هشتم هجری، از قندیل‌های نقره‌ای نام می‌برد که از سقف مقبره امام رضا(ع) آویزان بوده است. پس از آن در قرن نهم هجری، شاهرخ تیموری قندیلی را که از ۳هزار مثقال طلا ساخته شده بود، بر سبیل نذر به حرم مطهر رضوی اهدا می‌کند تا از سقف گنبد آویخته شود. شاه عباس صفوی هم در سال ۱۰۱۰ هجری

قمری دستور می‌دهد در گنبد مطهر روزنه‌ای بگشایند، زیرا در اثر سوختن مداوم شمع‌ها و پیه‌سوزها دود بسیاری داخل حرم و قبه مطهر را فرا می‌گرفته است. اسناد این دوره همچنین از نوعی سوخت‌های ویژه مانند شمع‌های کافوری خوشبو و شمع‌های مومی حکایت دارند.

افزون بر این در وقف‌نامه‌های مهم بسیاری مانند وقف‌نامه «مرتضی قلی بیگ» و وقف‌نامه «شاه سلطان حسین صفوی» بر خرید و اهدای شمع برای روشنایی حرم و روضه‌های مبارک تأکید شده است. بر اساس اسناد موجود، گویا چراغ‌های لاله‌ای هم بدها و در عهد افشاری برای روشنایی حرم مطهر استفاده می‌شوند. در یکی از اسناد این دوره از «براهیم روشنگر» نامی یاد شده که مبلغی را برای روشن نگه‌داشتن لاله‌ها اهدا کرده است. «محمد رضا فرشار باشی» نیز در سندی که به سال ۱۸۱۲ هجری قمری سیاهه شهر در یک

می‌کند. او در این شهر با صنعت برق آشنا شده و دستور می‌دهد تا موتور برقی برای تأمین روشنایی حرم مطهر حضرت رضاع) به مبلغ ۸هزار تومان خریداری شود. این موتور ۱۲ اسب بخار قدرت داشته و می‌توانسته تا ۱۱۰ ولتاژ برق را تولید کند.

● دکل انگلیسی

مرحوم غلامحسین بقیعی در شرح خاطراتش وقتی می‌خواهد از روشنایی و ورود برق به مشهد بنویسد، این‌طور تعریف می‌کند: «بعد از کال قره‌خان و دروازه ارگ و پل فردوس به جز زمین وسیعی به نام میدان دوچرخه و قبرستان روس‌ها و باغ بزرگ میرزا یحیی و یک چهار دیواری خوفناک که به آن دیوانه‌خانه می‌گفتند، هیچ چیز دیگری به چشم نمی‌خورد، وقتی از پشت دیوار بلند دیوانه‌خانه می‌گذشتم از شنیدن سر و صدا و ناله دیوانه‌ها مو به تنم راست می‌شد. شنیده بودم آن‌را مثل حیوانات وحشی به زنجیر می‌کشند و با شلاق می‌زنند. در این مسیر دکل‌های بزرگ چوبی بدون سیم وجود داشت که هر وقت از دایمی‌ام درباره آن‌ها می‌پرسیدم، نمی‌توانست پاسخی بدهد و فقط می‌گفت: «هیچ کس از کار این انگلیسی‌ها سر در نمی‌آورد». دایمی‌ام روزگاری ژاندارم و زیر دست کلنل محمدتقی‌خان پسیان بود. در زمانه او، برای نخستین بار در شهر مان، خیابانی (کوچه ارگ) سنگفرش می‌شود و چند لامپ برق هم در میدان آن روشن می‌کنند.

● حیدر برقی در راه خراسان

برایم گفته‌اند که «حیدرخان عمواعلی» نامی برای روشنایی حرم‌امام رضاع) یک دستگاه موتور برق از باد کوبه آورده و در کوچه چهارباغ دایر کرده است. در دوره کلنل محمدتقی‌خان پسیان از موتور، یک رشته سیم به‌طور موقت و نمایشی به میدان ارگ می‌کشند و روشنایی را به خیابان هدیه می‌دهند و الا در آن ایام در هیچ نقطه شهر چراغ برق وجود نداشته است. خاطرم هست همه روزه چراغ‌خی‌های بلدی‌ه هر کدام با یک نردبان و یک چلیک کوچک لوله‌دار پر نفت و یک قیف، راه می‌افتادند توی کوچه و محله‌ها. در کنار تک پست برق‌نگی‌هایی

که به دیوار بعضی نقاط بازار و شاه کوچه‌ها نصب بود، نردبان می‌زدند، سپس با ظرف نفت بالا می‌رفتند، ابتدا دور مَرَدَنگی را با لنگی که روی دوش خود داشتند، تمیزی می‌کردند و سپس، نفت می‌ریختند و می‌رفتند. قبل از غروب آفتاب نیز دوباره با نردبان در همان مسیر حرکت می‌کردند و یکایک چراغ‌ها را با کبریت می‌افروختند. سواى این‌خود اهالى محله‌ها به اسم خیرات و میرات و نذر و نیاز، یک شمع، چراغ پیه‌سوز ، چراغ نفتی یا چراغ موشی در جاهای خیلی تاریک خیابان می‌گذاشتند تا کمی روشن شود.

● ۲هزار تومان، یک امتیاز برق

محمد حسین تقوی گیلانی، نویسنده کتاب «مشهد قدیم» هم درباره ورود برق به مشهد می‌گوید: «در دوران کودکی من هنوز برقی در کار نبود یا اگر بود در قسمت کوچکی از شهر و ابتدا در حرم مطهر حضرت رضاع) و سپس در جاهایی مانند استانداری و خانه‌های بعضی از رجال، اشراف و سرمایه‌دار مانند حاجی ملک، قریشی، امیر تیمور کلانی و امثالهم یافت می‌شد، البته خاطرم هست ابتدا کارخانه کوچکی در یکی از کوچه‌های بالاخیابان مشهد راه انداخته بودند که به حرم حضرت رضاع) برق برسانند و آن کوچه تا سال‌ها به کوچه «چراغ برق» معروف بود که در طرح تعریض اطراف حرم مطهر تخریب شد. چند سال بعد کارخانه کوچک دیگری هم در خیابان طبرسی راه افتاد که مردم آن را «برق طبرسی» نامیده بودند. این کارخانه بود تا اینکه مدتی چند از آن، یک کارخانه برق دیگر هم در انتهای بازار سرشرو (خیابان تهران) به همت بازاری‌های مشهد تأسیس شد که به آن «برق بازار» می‌گفتند، البته ناگفته نماند که این کارخانه‌ها تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی، فقط برق مکان‌های شخصی مانند همان حرم یا بازار را تأمین می‌کردند و مردم برق نداشتند. وقتی کارخانه برق دولتی تأسیس شد، ابتدا مرکز آن در فلکه برق فعلی قرار داشت که خارج شهر بود. آن ایام تعدادی از خیابان‌ها را برق‌کشی کردند و دستور داده شد امتیاز برق به مردم عادی هم داده شود آن هم با دریافت مبلغ ۲ هزار تومان

برای هر امتیاز. این مبلغ در آن روزگار برای مردم عادی خیلی زیاد بود و با حقوق یک ماه ۲۰ کارمند برابری می‌کرد. برای همین بیشتر مردم نتوانستند امتیاز برق بگیرند. بعدها با بیشتر شدن امکانات دولتی و ارزان درآمدن وسایل برق‌کشی برای دولت، تصویب کردند که حق امتیاز ۲ هزار تومان به یک‌صد تومان کاهش پیدا کند. با این تخفیف بسیاری از خانه‌ها به مرور صاحب برق شدند.»

● شمعایی‌ها و لامپ‌سازی

آن‌طور که محمدحسین تقوی گیلانی تعریف می‌کند، پیش از آمدن برق، چراغ‌های نفتی می‌سوختند و شمع محفل و روشنای خانه عوام بودند: «آن روزگار چند خانواده در مشهد زندگی می‌کردند که نام فامیلشان «شماعی» بود. این اسم را از شغل و حرفه خود که ساخت و توزیع شمع بود به یادگار داشتند و همین‌ها هم شمع مورد نیاز مردم مشهد را تأمین می‌کردند. بعدها پیش از آمدن برق، چراغ‌های نفتی باب شد که اقسام مختلفی داشتند و شامل لامپا، گردسوز، فانوس و چراغ زنبوری می‌شدند که مشهدی‌ها به آن چراغ توری می‌گفتند، البته مصرف لامپا بیشتر زیر «گردسوز» و «چراغ زنبوری» به نسبت اعیانی‌تر و گران‌تر بود و خیلی‌ها هزینه آن را نداشتند و اگر هم داشتند هنگام میهمانی‌ها پاشان از آن استفاده می‌کردند. با رواج لامپا شیشه‌گری هم که یکی از کارهای قدیم مشهدی‌ها بود، در گوشه و کنار رونق گرفت. صاحبان این مشاغل در این ایام شیشه لامپا تولید می‌کردند. حرم مطهر رضوی هم پیش از آنکه با برق روشن شود، دارای چلچراغ‌های متعدد با خانه و جاشمععی بود که در داخل خانه‌هاش شمع می‌گذاشتند. غروب هر روز خدام حرم نردبان‌های متحرکی را با خود حمل کرده و این نردبان‌ها را در زیر هر یک از چلچراغ‌ها قرار داده، بالا می‌رفتند و شمع‌های تازه را جایگزین شمع‌های سوخته می‌کردند. شمع‌های جدید تا هر وقت دوام داشتند می‌سوختند و صبح فردا این کار دوباره تکرار می‌شد.»

● روشنایی حرم با برق

اما نخستین موتور برقی که از سوی شاه قاجار خریداری می‌شود به وسیله «حاج میرزا محمود میلانی» معروف به «ضایوف» که از بازر گانان تبریز بود، به مشهد می‌رسد. او چون در آن دوران حرفه‌ای با نام مهندسی برق در مشهد وجود نداشته، اندکی پس از خرید موتور برق، دست فردی به نام حیدرخان عمواعلی معروف به حیدرخان برقی را که دیپلمه رشته برق در قفقاز داشت، می‌گیرد و با خود به مشهد می‌آورد تا کار روشنایی حرم لنگ نماند. این موتور در سال ۱۲۷۹ خورشیدی، در بالا خیابان، نزدیک بست علیانصب و ارمان‌ان برای روشنایی حرم و بناهای زیر مجموعه آن استفاده می‌شود. چند سال پس از این، فرد دیگری به نام «حاج امیر رضوی» معروف به «چراغ برقی» یک موتور دیگر خریده و در کنار موتور نخستین نصب می‌کند. در دوره نیابت اسدی نیز دو موتور برق دیگر برای تأمین روشنایی مشهد خریده می‌شود که اولی را در عمارت شیرو خورشید(خیابان ارگ) راه‌اندازی می‌کنند تا برق مورد نیاز سیم‌نماهای این محدوده را تأمین کند. دومین مولد هم گویا در خیابان طبرسی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. ناگفته نماند که حیدرخان عمواعلی یک سال و اندی پس از ورودش به خراسان، راهی تهران شده و در نخستین کارخانه برق تهران که متعلق به «حاج حسین آقا امین‌الضرب» بوده استخدام می‌شود.

● تأسیس شرکت‌های خصوصی برق

براساس پژوهشی که غلامرضا آذری خاکستر انجام داده، نخستین کسی که در مشهد کارخانه برق را تأسیس می‌کند فردی به نام «جعفرزاده»

بوده است. او نخست کارخانه برق آستان قدس، واقع در کوچه چراغ‌برق را اجاره کرده، سپس یک دستگاه مولد بلاکستون ۳۴ اسب و ۲۲۰ ولت با جریان مستقیم را خریده و در محله چهارباغ راه‌اندازی می‌کند تا برق را به خیابان نادری و بازار هدیه دهد. گویا این برق بدون کلید بوده و به صورت مستقیم از خود کارخانه روشن و خاموش می‌شده است. در ادامه جعفرزاده برای اینکه بهره بیشتری از سرمایه خود ببرد، تصمیم می‌گیرد یک کارخانه آرد تأسیس کند تا از برقی که در روز تولید می‌شده هم استفاده شود. پس از آن مولدهای دیگری نیز در گوشه و کنار شهر نصب و راه‌اندازی می‌شوند. از جمله یک دستگاه مولد ۱۲ اسب که در پایین خیابان دالان حاج سیدمحمد خیابان نصب و برق تعدادی مغازه را تأمین می‌کرده و مولد دیگری به‌قدرت ۲۵ اسب نیز در عیدگاه برای تأمین برق منازل تجار منطقه که بیشتر یهودی بودند، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

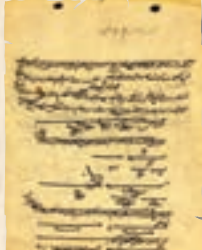
برابر اسناد موجود، تا سال ۱۳۱۴ خورشیدی عمده برق مشهد در دست همین سرمایه‌داران و به صورت خصوصی تأمین می‌شده است، اما ۲ سال پس از این تاریخ، بلدی‌ه مشهد، مالکان کارخانجات برق را ملزم می‌کند که شرکتی تشکیل دهند تا قیمت برق به یک نرخ مشخص عرضه شود.

● بلدی‌ه و برق مشهد

با تأسیس شرکت برق خسروی در سال ۱۳۱۸ خورشیدی، پاکروان، استاندارد وقت، به این شرکت دستور می‌دهد تا با شرکت عمومی برق شهر مشهد همکاری کند و مازاد برق خود را به مردم واگذار کند، اما برق مشهد در سال ۱۳۳۶ خورشیدی و در دوره شهرداری «سرهنگ سید محمد جلالی جلاء‌دوله» از بلدی‌ه جدا و مستقل می‌شود. در واقع در زمان شهرداری او، بین شرکت برق خسروی و شهرداری مشهد تفاهم‌نامه‌ای نوشته و شرکتی جدید با عنوان «شرکت سهامی برق مشهد»پا می‌گیرد. در ادامه و در سال ۱۳۴۳ خورشیدی هم «شرکت برق منطقه‌ای خراسان» تشکیل و مسئولیت تأمین برق شهرستان مشهد از زیرمجموعه وظایف شهرداری خارج می‌شود. گویا این شرکت در این سال برق مشهد را با استفاده از چند دستگاه مولد دیزلی تأمین می‌کرده است. در سال ۱۳۴۷ برای تأمین برق شهرهای دیگر استان نیز نیروگاه حرارتی مشهد به بهره‌برداری می‌رسد. همچنین در سال ۱۳۴۹ بنا به تصمیم وزارت متبوع (آب و برق) مدیریت نیروگاه مشهد به شرکت تولید و انتقال نیروی برق ایران (توانیر) منتقل و بدین ترتیب این شرکت تا سال ۱۳۶۵ با تأمین برق شهرهای جنوبی و چند شهر شمالی خراسان با نیروگاه‌های دیزلی تحت مدیریت خود، مسئولیت انتقال و توزیع برق در استان خراسان را عهده‌دار می‌شود. در نهایت سال ۱۳۶۶ دوباره با تصویب وزارت نیرو کلیه تأسیسات تولیدی شرکت توانیر شامل نیروگاه‌های توس، مشهد، شریعتی، شیروان و قاین به شرکت برق منطقه‌ای خراسان واگذار و این شرکت وظیفه تولید، انتقال و توزیع برق در استان را عهده‌دار و فصل جدیدی در سیمای صنعت برق خراسان گشوده و بخش‌های مختلف صنعت برق به عنوان اولین استان کشور از مدیریت واحدی برخوردار می‌شود.

«مقاطععه: واگذار کردن انجام کاری به کسی

پس از تعیین مستخدم و اجرت



ماجرای شاندیز و کشف کوه‌طلا

گروه تاریخ و هویت – برابر تقویم‌های تاریخی ۱۱ اردیبهشت ۱۲۵ سال پیش؛ یعنی روزی مثل همین روزها که هوا از مدد اردیبهشت، بهشت و احوال روزگار خوش است، سلطان قاجاری دارد خودش را برای جشن پنجاهمین سال صاحبقرانی‌اش آماده می‌کند، کاغذ دعوت سوغکی‌ها را می‌نویسد و به خیل شاهزادگان بی‌شمار دربارش، خلعتی عطا می‌کنند. دریغ از اینکه تقدیر می‌تازد تا تاج از سر ناصر تاجدار بیندازد و او را حواله به تاریخ دهد. تاریخ‌پژوهان پایان دادن به ظلم را مهم‌ترین انگیزه میرزا ضاربای قتل ناصرالدین‌شاه می‌دانند؛ البته او خود نیز در بخشی از اعتراضاتش که بعدها با عنوان سند استنطاق میرزا ضای کرمانی در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» به چاپ رسیده، این موضوع را بیان کرده است. میرزای کرمانی که جس از این رویداد «شاه‌شکار» لقب می‌گیرد و کارشناسان، پروژه او برای قتل شاه قاجاری را مدرن‌ترین ترور در تاریخ ایران تا آن زمان می‌نامند، شاگرد و دست‌پرورده جمال‌الدین اسدآبادی بوده است و تحت‌تأثیر افکار او دست به این کار می‌زند. ماجرا از این قرار است که میرزا سر یک معامله اقتصادی با حاکم

کرمان در گیر می‌شود و برای دادخواهی و طرح شکایت به تهران می‌آید اما در ادامه، مورد آزار نایب‌السلطنه کامران میرزا قرار می‌گیرد. از نوکران او کتک می‌خورد و گرفتار حبس می‌شود. رضای کرمانی پس از آزادی بی‌درنگ به بازار می‌رود و یک پنج‌لول روسی می‌خرد تا فشنکش را در سینه کامران میرزا خالی کند، ولی بعد تصمیم می‌گیرد درخت ظلمی را که سایه تاریکش بر سر ایران افتاده است، از ریشه قطع کند. این می‌شود که ناصرالدین‌شاه را در آستانه پنجاهمین سال سلطنتش به قتل می‌رساند و خون نیز اعدام می‌شود.

او پیش از اعدام، وصیت می‌کند این بیت شعر را که شب قبلش سروده بود، روی قبرش بنویسند: «محب آل محمد، غلام هست و چهار فدایی مردم ایران، رضای شاه‌شکار». پیکر او را پس از آنکه ۲ روز بر دار بود، پایین می‌کشند و در گورستان حسن آباد تهران به خاک می‌سپارند.

در میان اسناد آستان قدس رضوی، سندهای بسیاری با نام ناصرالدین‌شاه وجود دارد. او که تنها شاه قاجاری سفر کرده به مشهد است، در آمد و شده‌ایش که یکی در سال ۱۲۷۴ و دیگری ۱۳۰۰ هجری قمری انجام شده، اتفاق‌های بسیاری را در ارض اقدس رقم زده است که توسعه‌دار الشفای حضرتی، منع استعمال تریاک، توسعه صحن‌ها و ایجاد قراولخانه‌های مشهد از جمله آن‌هاست. از موارد خواندنی

دیگر درباره سلطان صاحب‌قران قاجاری، تلگراف‌های متعددی است که برای او از اوضاع مشهد مخابره می‌شود. در دو تلگراف که به کوشش «فاطمه قاضی‌ها» بر رسی و در کتاب «خاطرات ناصرالدین‌شاه» منتشر شده، جناب تاجدار از «علی‌قلی‌خان مخبرالدوله» دو تلگراف در یافت می‌کند که وی در آن از کشف معدن طلا در شاندیز مشهد خبر می‌دهد. ماجرا از این قرار است که سال ۱۲۹۵ قمری، وقتی ناصر تاجدار در راه بازگشت از سفر دوم خود به فرنگ است در میانه راه انزلی به تهران دو تلگراف پیاپی دریافت می‌کند که آجودان مخصوصش آن را به دست جنابشان می‌رساند. در این نامه‌ها، امین معادن به مخبرالدوله خبر می‌دهد که در کوهی نزدیکی شاندیز طلا پیدا کرده‌اند. متن نخست این تلگراف چنین است: از طهران به رشت، خدمت جناب آقای آجودان مخصوص: قدری تاخیر در جواب به علت این است که طفلی دارم به شدت ناخوش است، مشغول کار او هستم. محاصل تلگراف‌های امین معادن این است که در کوه شاندیز، شش فرسخی مشهد دو معدن کارس آکوارت طلا در فاصله هزار ذرع پیدا کرده، دادم او یک چارک از آن سنگ‌ها به دامغان نزد حاجی علی اکبر آورده که در میان آن سنگ‌ها رت طلا دارد و قدری از آن‌ها را به توسط چاپار روانه دار الخلافه کرده است. امروز چاپار وارد می‌شود و خودش در دامغان منتظر حکم و فرمایش است. معلوم است هرطور مقرر

شود اطاعت خواهد کرد. معدنچی تا یک ماه قبل در کوه زر بود، چاه می‌کند، می‌خواست سه ماه آنجا بماند، نگذاشتیم و گفتیم شما مأمور گردش هستید نه توقف، بروید سایر نقاط را بگردید، از آنجارت به چشمه علی و از آنجا به شاه‌رود و بسطام، و الان در قریه تاش نزدیک قزلق است و خیال تجن و غیره دار، احتیاطا گفتم در آنجا باشد، چون تلگراف‌خانه دارد، اگر فرمایشی باشد به او خبر بدهم. معدن ذغال سنگ و سرب و مس و آهن و گوگرد و زاج در آن صفحات بسیار دیده است، خیلی تعریف می‌کند، حال هرطور امر و مقرر شود فوراً اطاعت می‌شود. حاجی علی اکبر هم در دامغان است، اگر باید بیهاد تهران احضار شود و اگر باید برود مشهد و از آن کوه، سنگ مجدد و زیاد بیآورد به نظر چاکر آستان بهتر می‌نماید. خلاصه امر امر همایون اعلی است. مخبرالدوله، ۲۶ شهر رجب، سنه ۱۲۹۵» متن سیاهه شده در تلگراف دوم هم به این شرح است: «از: طهران به منجیل، خدمت جناب آقای آجودان مخصوص، دادم اجماله: تلگراف جنابعالی روز حرکت از رشت زیارت شد. تلگراف کردم که یک چهار یک سنگ طلا را حاجی‌علی‌اکبر معجلا بفرستد و خودش هم عازم زیارت رکاب مبارک گردد. دختر کوچک من گلو درد گرفت و دیروز صبح فوت شد. علی‌الحساب او و من هر دو آسوده شدیم. مخبرالدوله، ۲۹، شهر رجب المرجب ۱۲۹۵»